

می توانستند خواسته های مردم را در مجلس نمایندگی و این مطالبات را کانالیزه کنند، اما به نظر می رسد مسأله ما فراتر از احزاب است. یعنی وقتی از نقش پارلمان کاسته شده، شکل گیری احزاب به تنهایی نمی تواند به معنای واقعی زمینه ساز نمایندگی مردم شود.

در اهمیت احزاب تردیدی نیست، اما مشکل جای دیگری است و باید سؤال را در یک مرحله عقب تر مطرح کرد. سؤال در مرحله عقب تر این است که اساساً چرا احزاب شکل نمی گیرند؟ مانع شکل گیری احزاب چیست؟ واقعیت این است که در نظامی که بر پارلمان مبتنی است، پارلمان بدون حزب معنا ندارد. دلیل بی معنا شدن پارلمان در صورت فقدان احزاب، همان سه کارکردی است که برای پارلمان در همه کشورها بر شمرده ایم. وقتی آن سه کارکرد ترجمه عملیاتی شود، تبدیل به این می شود که باید گرایش های موجود و منافع طبقات مختلف در جامعه، صورت بندی و مفهوم سازی شوند. این صورت بندی و معنا سازی کار دانشگاه یا مؤسسه های دیگر جامعه نیست، بلکه این کار در عالم سیاست بر عهده حزب است. حزب یعنی گروهی از افراد که وقت آزاد و داوطلبانه خود را صرف می کنند تا فرآیندهای سیاسی در کشور خود را مطالعه، تنگناها را شناسایی و برای آن راه حل ارائه کنند. به عبارت دیگر، احزاب مؤسسه های اجتماعی هستند که می توانند همچون یک آینه، گرایش های متفاوت موجود در جامعه را انعکاس دهند. احزابی با این ویژگی ها، جامعه را شکل می دهند و جامعه شکل یافته، یعنی آدم هایی که می دانند چه کسی منافع آنان را بیشتر تأمین می کند. در یک جامعه، اقشار مختلف با گرایش های مختلف و با جغرافیا و مسائل اقلیمی مختلف حضور دارند. وقتی در جامعه احزاب فعال باشند، می توانند گرایش های مختلف جامعه را نمایندگی کنند. اگر تغییر و خواسته ای در جامعه وجود دارد، فشار این تغییر بر احزاب وارد می شود تا در مجاری قدرت آنها را تعقیب کنند. به عبارت دیگر، احزاب از آن اقشار و طبقات در سطح حکومت نمایندگی می کند و به حکومت فشار می آورد تا مطالبات آنان را محقق یا تغییرات مدنظر آنان را صورت بدهد. بنابراین فشارها، به سیاستی منجر می شود که کشور بر آن اساس هدایت و مدیریت می شود. اما، اگر احزاب را حذف کنید، پارلمان را نگه دارید و جمهوری هم بماند، در این صورت از مردم می خواهید به چه کسانی رأی بدهند؟ برای چه رأی بدهند؟ به کدام برنامه؟ مسئولیت این برنامه با کیست و چه کسی پاسخگوی اجرا نشدن آن خواهد بود؟ اگر این برنامه شکست خورد، چه کسی باید تاوان بدهد، یا چه کسی باید کنار برود و فرد دیگری جای او بیاید؟

■ هر کنش انسانی با در نظر گرفتن «سود و زیان» انجام می شود. در سطح بالاتر، سود وجود پارلمان، اما بدون کارکردهای پارلمان برای حاکمیت چیست؟ یعنی از اینکه مجلس داشته باشیم، اما بدون نمایندگی، چه کسی سود می برد؟

این پرسش ما را به همان علتی می رساند که مانع شکل گیری احزاب است. چرا احزاب پا نمی گیرند؟ یا نگرفتن احزاب چند علت دارد. در یک نگاه تاریخی، آمیزه ای از چند عنصر اجتماعی مانع پیدایش و قوت گرفتن حزب در ایران شده است. از جمله اینکه ما نهادهای اجتماعی در کشور داریم که دارای نقش های تاریخی هستند، اما این نهادها متناسب با تحول ساختار اجتماعی، چه در جهان و چه در ایران، روزآمد نشدند. این نهادها جارا بر نهاد حزب تنگ کرده اند. پاره ای از نقش هایی که بر عهده داشتند، به طور طبیعی باید به نهادهای دیگری واگذار شود، زیرا زمانه تغییر کرده است و این نهادهای قدیمی دیگر نمی توانند نقشی که ۲۰۰ سال پیش بازی می کردند را همچنان با همان کیفیت و با همان کمیت بازی کنند. اما می بینیم که بدون روزآمدسازی خود، همچنان می خواهند همه نقش های قدیمی خود را بازی کنند که البته نمی توانند.

■ منظور شما نهاد روحانیت است یا روشنفکران؟

روحانیت یکی از این نهادهاست. واقعیت این است که روحانیت و روشنفکران هر دو این نقش را بازی کردند. روحانیت و روشنفکران نهادهایی در جامعه ایران بودند که در یک دوره زمانی، نقش های متنوعی را ایفا می کردند. این تعدد نقش ناشی از شرایط اقلیمی،

فرهنگی، اقتصادی و موقعیت تاریخی کشور بود که به آنها اجازه می داد تا این نقش ها را داشته باشند. این مسأله برای روحانیت بارزتر است. به این معنی که در گذشته نهاد روحانیت در ایران مسئول مؤسسه دین، مؤسسه تعلیم و تربیت، مؤسسه قضاوت، مؤسسه وقف و ثبت بود. همه این بخش ها را اداره می کرد. اما از دوره ای به بعد، جامعه پیچیده تر شد، مناسبات تغییر کرد و محیط گسترده تر شد و فرایندهای ارتباطی در جامعه و بین افراد تکامل یافت. از این رو پاره ای از این نقش ها به نهادهای دیگر واگذار شد؛ نقش آموزش به نهاد دیگری سپرده شد یا قضاوت به نهاد دیگری. در گذشته، جامعه کوچک و ساده و مسائل و علوم هم کوچک و مختصر بودند، یعنی حداکثر ۵۰۰ صفحه را شامل می شدند، اما امروز هر تخصصی دستکم ۵ میلیون صفحه معلومات را شامل می شود. بنابراین، وجود نهادهای سنتی که در گذشته نقش های اجتماعی متنوع و بزرگ داشتند و هنوز روزآمد نشده اند، مانعی است بر سر راه ظهور نهادهایی که باید نقش های تخصصی تر و کوچک تر، اما عمیق تر بازی کنند. یکی از این نهادهای تخصصی تر و کوچک تر حزب است.

■ بنابراین، درغیاب این نهادهای تخصصی و کوچک چه اتفاقی می افتد؟

فرض کنید می خواهیم انتخابات مجلس یا خبرگان برگزار کنیم. مردم می خواهند خود را برای مجلس نامزد کنند یا مردم می خواهند نمایندگان خود را انتخاب کنند. روحانیت باید این نامزدها را به مردم معرفی کند تا مردم به آنان رأی بدهند. در حالی که اصلاً کار نهاد روحانیت این نیست. افرادی باید در کشور باشند تا بدانند چه منطقه ای چه مسأله ای دارد، مسائل اقتصاد و سیاست چیست و نیروهای فعال در بخش های مختلف کشور چه کسانی هستند و سابقه و تخصص و شکست و توفیق شان چه بوده است. بعد از شناسایی، باید از میان این افراد غربال کنند و بگویند برای نمایندگی فلان شهر، این افراد صلاحیت دارند. این صلاحیت هم از پیشینه و تحصیلات آنها فهمیده می شود.

■ آیا می توان علت تلاش برای سيطرة ساحت ایدئولوژیک بر ساحت بوروکراتیک را ناشی از همین دانست؟

من این طور به این مسأله نگاه نمی کنم. به باور من، پاره ای از مفاهیم وارد ادبیات سیاسی و اجتماعی ما شده که متعلق به اقالیم دیگر و تبیین گر داده های آن اقالیم است. در حالی این مفاهیم را وارد اقلیم خودمان می کنیم که داده ها و اطلاعات خاص آن ها در جامعه و تاریخ ما وجود ندارد، اما همچنان می خواهیم با این مفاهیم، داده های خودمان را تبیین کنیم، اما نمی توانیم و چه بسا به پریشان گویی دچار می شویم. انگاره سکولاریسم و انگاره ایدئولوژی از این سنخ است. به باور من مسأله ما این هاست، چه بسا ساده تر و ابعداد آن هم مختصرتر است. یکی از مسائل جامعه ما، وجود مراکز قدرتی ست که بر حسب ترکیب هایی از روابط که در خود دارند، در سطح اجتماعی امکان اعمال اراده خود را بر دیگران دارند. زمانی این نهادها و این تقاطع ارتباطها، طبیعی بود و در بطن یک جامعه عادی رشد و نمو کرده بود. اما امروز آن جامعه عوض شده، این مناسبات تغییر کرده و اساساً عناصر سازنده و مقومات حیات